

فدائیان اسلام در کلام یاران

سیدسعید غفوری

بدون تردید جمعیت «فدائیان اسلام» در اندیشه سیاسی، عمل و مبارزه، نقش ویژه و منحصر به فردی را در مقطع تاریخی ۱۳۲۴-۳۴ کشور ایفا کرده است. آنان آغازگر برخوردی عقیدتی و انقلابی با جریانهای منحط دین ستیزی، سلطه پذیری و بیگانه پرستی بودند.

حجت الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی در عبارتی کوتاه و عمیق، نقش «فدائیان اسلام» را چنین توصیف می کند: «... رهبران فدائیان اسلام که پیشتر از مبارزه مسلحانه آن هم در شکل علنی و شجاعانه ای که ابهتشان و هیبتشان در مجموعه جهان اسلام اثر عمیقی گذاشت، و قلب دشمنان اسلام را در زمانی که آنها متحرک بودند، لرزاند و شهدای ... دیگری که آنها داشتند افتخاری ... در تاریخ اسلام آفریدند. ایده ای که دنبالش بودند و امروز تحقق یافته است، ندای حکومت خالص اسلامی [است] که در نوشته هایشان، شعارهایشان و اظهاراتشان و سخنرانیهایشان حاضر نبودند یک ذره از اسلام خالص نازل کنند ...»^۱.

بدیهی است آگاهی از ویژگیها، اهداف و عملکرد چنین افرادی، نه تنها برای پژوهشگران مسائل تاریخی، بلکه برای عموم مسلمانان در خور توجه و شوق انگیز خواهد بود.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی برای آشنایی عمیقتر و دستیابی به جزئیات و نکات تازه ای در خصوص فدائیان اسلام در طی یک دوره ۵ ساله، گفت و شنودهای متعددی را با بازماندگان این جمعیت حماسی و مطلعین و مرتبطین با این جریان تاریخی انجام داده است، که گزیده ای از این گفت و شنودها براساس سیر تاریخی رویدادها تقدیم می شود.

در روزهای آغازین اردیبهشت ۱۳۲۴، که نگاه عموم مردم متوجه انبوه گزارشهای از پا درآمدن آلمان هیتلری است، ناگهان خبری به این مضمون طنین افکن می شود:

«ساعت ۹ صبح امروز هنگامی که ... کسروی وکیل دادگستری و مدیر روزنامه پرچم از

منزل به قصد اداره حرکت می کند، ... شخصی ... به او حمله نموده و دو تیر با طیانچه به طرف

۱. جلسه ۹۷ مجلس شورای اسلامی، دی ماه ۱۳۵۹.

اورها می کند. ...

رهاکننده گلوله جوانی به نام نواب صفوی بوده که باتفاق دو نفر از همدستانش دستگیر

شده و اکنون هر سه نفر در شهربانی توقیف هستند.^۱

این واقعه برای تمامی کسانی که اندک شناختی از فرد مورد هجوم دارند درخور توجه است. زیرا حمله به کسروی یعنی یورش به بدعت گزاری کج اندیش، و اسلام ستیزی بدخواه.

کسروی می توانست تاریخ نگار موفق باشد، اما در اسارت شیطان درون و برون، ره به بیراهه برد و مدتی طولانی، بی اعتنا به هشدار آگاهان دلسوز و عالمان دین باور، باعناد هرچه بیشتر، به ارکان اسلام می تاخت.

او گاه قرآن را «ساخته پیامبر» می دانست!^۲ و گاه آیاتی از آن را منکر بود.^۳ زمانی وجود امام زمان (عج) را انکار می کرد!^۴ و وقتی دیگر به ساحت مقدس امام ششم (ع) جسارت می ورزید! و ارتداد معاندانه خود را گاه با ادعای پیامبری! آشکار می کرد و گاه بار دوحی.^۶

حکم او چه به لحاظ ارتداد^۷ و چه به لحاظ توهین و جسارت و انکار ضروریات و مقدسات شریعت خاتم الانبیاء^۸، و به فتوای مراجع و مجتهدین وقت، قتل بود. اما کدام مؤمن غیرتمند است که در روزگار افسردگی جامعه اسلامی، پای مردانگی در میان نهد، و قلوب زخم خورده از تیر قلم و زبان را مرحم باشد.

صبحگاه هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴ جوانی غیرتمند این انتظار را پاسخ می گوید. طلبه ای جوان بنام «سیدمجتبی میرلوحی» معروف به «نواب صفوی».

سیدمجتبی کیست؟ و چگونه به این درجه از خود آگاهی، ایمان، اتکابه

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۴/۲/۸.

۲. دفترچه در پاسخ بدخواهان، کسروی، صفحه ۱۵.

۳. داعیان پیامبری و خدایی، نورالدین چاردهی، صفحه ۲۵ و ۲۶.

۴. شیعه گری، کسروی، ص-۳۰-۲۱.

۵. داعیان پیامبری و خدایی، ص-۶۰.

۶. داعیان پیامبری و خدایی، ص-۸۴.

۷. المرئد عن فطره یقتل فی الحال... تبصرة الممتعلمین، علامه حلی، فصل سوم از موانع ارت.

۸. کافر کسی است... که یکی از ضروریات اسلام را با اینکه می داند از ضروریات است منکر باشد، بطوری که برگشت انکارش به انکار رسالت و یا تکذیب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و یا تنقیص شریعت مظهره آن جناب باشد. ۵. تحریر الوسیله حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه)، جلد اول-باب نجاسات-مسئله ۱۱.

خداوند و اعتماد به نیروی خداداد، دست یافته است؟ در میان امواج بد خواهی و تنیده های گمراهی، در کجا و با کدام انگیزه چنین راست قامت پرورش یافته؟ علم را چگونه به عمل پیوند زده و با چه نیرویی خفتگان را با نهیب بیدار باش خود، هشیار نموده است؟ و خلاصه، چگونه در میان ضربات ویرانگر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی غرب و غربزدگان و شرق و شرقزدگان، توانسته است گروهی قابل توجه از جوانان غیور و دین باور را تحت نام «فدائیان اسلام» گرد خویش جمع آورد؟

او از جهت تولد رشد و نمو، متعلق به «درچه» از توابع اصفهان است. هنگامی که ۱۴ ساله بود، پدرش در زندان رضاخانی از بین می رود.

■ دوران تحصیل

خانم «نی‌السادات احتشام رضوی» همسر مکرمه آن شهید، چنین می گوید: «... خدا رحمت کند مادرش می فرمود: نواب یک استعداد خاصی داشت ... اینقدر استعدادش فوق العاده بود که سالی دو کلاس می خواند. بعد از اینکه دوران ابتدایی تمام می شود در دبیرستان صنعتی «ایران - آلمان» شروع به درس خواندن می کند ... و در همان دوران تحصیل، به نفع اسلام و علیه پهلوی مبارزه می کند. او یک حالت مبارزه و یک روح با شهامتی داشت که عجیب بود. در همان زمان، مجلس قانونی را تصویب می کند که آقای نواب مخالفت می کند. ۱۵۰۰، ۱۶۰۰ نفر از دانش آموزان را جمع می کند و تظاهراتی را جلوی مجلس راه می اندازد، که رژیم را وامی دارد تا درخواست فوق را

۱. پدر شهید نواب صفوی، روحانی بزرگوار حجت الاسلام «سیدجواد میرلوحی»، سرچشمه آشنایی سیدمجتی با قرآن و علوم اسلامی بود.
وی پس از اعلام خلع لباس اجباری، شغل وکیل دعاوی را انتخاب می نمود تا از این رهگذر شاید که از حرم حق پاسداری کند. لکن، ماهیت رژیم ستم پیشه و استبدادی رضاخان، گوش شنوایی برای برپایی عدالت و دفاع از حق نداشت و جز به تحکیم آرزوهای شیطانی خویش نمی اندیشید.
به همین جهت، هنگامی که سیدجواد میرلوحی (ظاهراً بر سر یک پرونده) با «داور» وزیر دادگستری وقت، اختلاف نظر پیدامی کند، «داور» تسلیم نظر حق او نمی شود و در نتیجه، کار گفت و گو بالا می گیرد که بنا بر نقل برخی، سیدجواد میرلوحی به او سیلی می زند. به همین جهت بلافاصله دستگیر و به زندان محکوم می شود. در پی همین ایام رنج آور (حدود سال ۱۳۱۸ ش.) است که، پس از گذراندن ۳ سال حبس، روح پاکش به عالم ملکوت پرواز می کند.

بپذیرند^۱. اما شهید نواب صفوی و همراهانش، پذیرش زبانی را کافی ندانسته، درخواست پذیرش مکتوب موضوع را می کنند، لکن عوامل رژیم بجای پاسخ مثبت اقدام به تیراندازی می نمایند که در نتیجه یک نفر به شهادت می رسد ...

... [شهید نواب صفوی] از همان اوان جوانی، حالت‌های مبارزه را داشت. بعد از اینکه دیپلم می گیرد، به آبادان می رود و وارد شرکت نفت می شود. آنجا که کار می کنند، یکی از متخصصین و کارشناسان انگلیسی، به یکی از کارگرا سلی می زند، آقای نواب بسیار برانگیخته می شود و می گوید: وای بر شما که یک کارگر ایرانی را یک انگلیسی بزند و همه سکوت کنند، در حالی که آنان در کشور ما هستند و از منافع ما استفاده می کنند و یک عده کارگران را علیه آنان جمع می کند. آن متخصص انگلیسی، می آید عذرخواهی می کند ولی آقای نواب می گوید که نخیر باید که قصاص بشود، او یک سیلی زده توی گوش این کارگر، باید یک سیلی بزند توی گوش این متخصص انگلیسی. و طوری شورش می کنند که آقای نواب را آنها می خواهند از بین ببرند. به همین جهت دوستان آقای نواب که در شرکت نفت بودند، اینها را مخفیانه از طریق بصره به عراق می فرستند.

۱. شهید مهدی عراقی رویداد مذکور را چنین توضیح می دهد:

«... قوای مهاجم نمی گذاشتند ارزاق، از خارج داخل مرکز شود. این بود که خرده خرده وضع مرکز، از لحاظ تغذیه، به خطر افتاده بود. مواد غذایی خیلی کم بود. آرد کم بود. مثلاً اگر کسی می خواست نان بگیرد، سه-چهار یا پنج ساعت در مکان نانوائی معطل می شد. حبوبات، برنج، قند و شکر یواش یواش جیره بندی شده بود. زندهای که در خانه بودند، نمی توانستند بروند نان بگیرند، یا غذای خانه را تأمین کنند. چون صبح که می رفتند، تا ساعت یک یا دو بعداز ظهر معطل می شدند تا اینکه یک یا دو تانان نصیبشان شود.

در همین اوان ... سیدمجتبی میرلوحی که متولد خانی آباد تهران، کوچه مسجد قندی بود، سال آخر دبیرستان صنعتی را که در آن موقع مال آلمانها بود [می گذارند].

روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ توی مدرسه، یک سخنرانی علیه حکومت که دولت قوام باشد، می کند. متن سخنرانی او هم بر این قرار بود که: [برادران! مادر مقطعی از تاریخ و طمان قرار گرفته ایم که در برابر آینده مسئولیم، هجوم اجانب به خصوص فرهنگ غربی همه بنیادهای مذهبی ما را تهدید می کند و انسان عصر ما را بصورت برده درمی آورد... شهدای روحانیت، علی ربانی خلیفانی، ج ۱، ص ۲۰۷].

... پدران ما نمی دانند به کارشان برسند یا ارزاق ما را تهیه کنند. بهتر اینکه ما برویم جلوی مجلس و خواسته هایمان را به دولت بگوئیم و تکلیفمان را معین بکنند.

اکثر بچه ها [ی] که توی مدرسه بودند با نظر [او] موافقت می کنند و از آنجا حرکت می کنند به مدرسه ایران شهر، و از آنجا به مدرسه دارالفنون می آیند و بچه ها را تعطیل می کنند، و از آنجا به مجلس می آیند و افرادی که این مسئله را می بینند به آنها می پیوندند و تظاهرات مهمی در مجلس راه می اندازند که نتیجه اش باعث تیراندازی می شود که یکی دونفر کشته می شوند و قوام بر اثر این تظاهرات سقوط می کند... [ناگفته ها، شهید مهدی عراقی، ص ۱۷].

او مستقیماً به نجف می‌رود، آنجا به منزل عمویش که از مجتهدین بود، می‌رود. لکن به خاطر روحیه عجیبی که داشت، هرگز مایل نبود سربار کسی باشد، لذا برای امرار معاش به ساختن و فروش عطر می‌پردازد و بنا می‌کند درس خواندن، که از جمله اساتید ایشان شهید آیت ا... مدنی و آیت ا... علامه امینی بودند. علامه امینی می‌فرمود: اول نواب شاگردم بود، ولی بعد دیدم چیزهایی از روح او تراوش می‌کند، که خیلی فوق‌العادگی خاصی دارد، که او را از جنبه شاگردی خارج می‌کرد. شهید نواب چند استاد دیگر نیز داشتند. آیت ا... شیرازی امام جمعه مشهد فرمودند: یکوقت یک سید جوانی آمد نزد من و گفت: «آقا من می‌خواهم پیش شما رسائل، مکاسب را بخوانم.» گفتم که آقا همین جوری بدون مقدمه که نمی‌شود، یک مقدماتی دارد.

از نظر درسی خیلی سریع پیشرفت می‌کرد و از نظر مبارزه عجیب روح مبارزی داشت. سال ۲۴ که می‌آیند علیه کسروی قیام می‌کنند و او را به درک می‌فرستند، مجدداً برمی‌گردد به نجف و درس را ادامه می‌دهد.^۱ شهید مهدی عراقی، حرکت غیورانه شهید نواب صفوی را در شرکت نفت، چنین توضیح می‌دهد:

«در سال ۱۳۲۱ که درس او تمام می‌شود، به حساب در خرداد ۱۳۲۲، چون رشته اش رشته صنعتی بوده در شرکت نفت استخدام می‌شود. بعد از مدت کوتاهی از تهران به آبادان انتقال می‌یابد، که در قسمت سوهان کاری مشغول به کار می‌شود. در آبادان، با عده‌ای از کارگران آنجا آشنا می‌شود و وضع نابسامانی که کارگران در شرکت نفت داشتند، او را بسیار رنج می‌دهد. و حقوقی را که می‌گرفته یک مقدار کمی را برای خودش به مصرف زندگی اش استفاده می‌کرده و بقیه را در اختیار خانواده‌هایی که حقوقشان تکافوی خرجشان را نمی‌داده، می‌گذاشته است و آهسته آهسته شروع می‌کند شبها جلساتی را برای بچه‌ها دایر کردن و آنها را به وظائف دینی و اجتماعی‌شان آشنا می‌کند. و سخنانی تقریباً به این مضمون که: نفت از آن ماست، اینها نوکران ما هستند، اینها نباید بر ما مسلط باشند، اینها از ما حقوق می‌گیرند، ما نباید به اینها اجازه بدهیم که

۱. از مصاحبه با خانم احتشام رضوی، همسر شهید نواب صفوی.

بعضی از قسمت هایی از آبادان را در اختیار خودشان بگیرند حتی اجازه ورود به ما ندهند. یا یکی دوتا از جاها هم نوشته شده بود «ورود ایرانی و سگ ممنوع است». در اینجا از این مطالب برای تحریک و تهییج بچه ها استفاده می کرد.

شش ماهی از ورود ایشان نگذشته بود که یک حادثه ای در شرکت نفت اتفاق می افتد. یکی از این به حساب متخصص انگلیسی، یکی از کارگران ایرانی را می زند که سر و صورتش خونی می شود. خوب، این خبر به گوش ایشان می رسد و شب با بچه ها جلسه ای تشکیل می دهند و قرار می شود که دعوتی بشود و تراکتی پخش شود بین بچه ها که صبح قبل از اینکه بچه ها سر کار حاضر بشوند، توی پالایشگاه جمع بشوند.

ایشان صبح شروع می کند به سخنرانی کردن و چنین نتیجه می گیرد که: چون ما مسلمان هستیم و قصاص یکی از احکام ضروری ماست، یا این باید اینجا بیاید در جلوی جمع از این برادر ما پوزش بخواهد، و اگر این کار را نکند عین کتکی که به آن زده و با عین جراحی که به این وارد کرده ما باید به او وارد کنیم. هنوز این حرف از دهان ایشان خارج نشده بود که مردم ناراحت می ریزند آن قسمتی که او بوده سالن را خراب می کنند، و البته این بنده خدا به دست آنها نمی افتد و از در دیگر فرار می کند. پلیس و نظامیها که قبلاً آنجا آماده شده بودند دخالت می کنند چندتا تیر هوایی می زنند و چند نفری را می گیرند. اما سید از این وسط فرار می کند و به خانه یکی از دوستانش [می رود]، و شب هم توسط یکی از قایقها یا لنجها از آبادان به طرف بغداد می رود و از آنجا هم می رود نجف^۱.

نواب صفوی در حوزه نجف اشرف

بدین ترتیب ظلم ستیزی شهید نواب صفوی، او را به حوزه علمیه آن هم در نجف اشرف می کشاند. سید مجتبی که سالها آروزی آموختن علوم اسلامی را در سر داشت، از فرصت فراهم آمده حداکثر بهره برداری را نموده و در مدرسه قوام نجف، سکنی گزیده و مشغول به تحصیل می شود.

از حسن تصادف «علامه امینی» فرزانه بزرگ و صاحب کتاب «الغدیر»، در طبقه فوقانی همان مدرسه، کتابخانه ای دایر کرده بود که این مجاورت مبارک، زمینه آشنایی و

بهره مندی علمی سیدمجتبی را از آن بزرگوار فراهم می آورد.

حجت الاسلام «سیدمحمد لواسانی» از پیشتازان فدائیان اسلام، کیفیت ارتباط و تأثیر پذیری شهید نواب صفوی را از علامه بزرگوار امینی، چنین توصیف می کند:

«آن طور که خود مرحوم نواب تعریف می کرد، در اکثر اوقات ملتزم رکاب مرحوم امینی بود. یعنی علاوه بر آنکه خدمت مرحوم امینی درس خوانده بود اوقات فراغتش را نیز در مکتب، منزل و کتابخانه ایشان و در کنار آن بزرگوار می گذرانید.

مرحوم نواب می گفت: من تا کفایه را نجف خواندم. یعنی قبل از آمدنش به ایران برای قتل کسروی، و از جمله کسانی که در عین تشویق شهید نواب در رابطه با موضوع کسروی، به او اصرار می کرد که درسش را ادامه بدهد، مرحوم علامه امینی بود.

علامه امینی، نواب صفوی را فردی فوق العاده می دانست و این معنا را به او می گفت. واقعاً هم طلبه ای که در ظرف ۳ الی ۴ سال توانسته باشد کفایه را بخواند، فوق العادگی دارد.

فوق العادگی ایشان منحصر به درس نبود، بلکه تمام خصوصیات و حالاتش فوق العاده بود. اگر کسی را در یک جلسه می دید، بعد از ۲۰ سال هم اگر او را مجدداً ملاقات می کرد، با اسم و خصوصیات، تمام ویژگیهای ملاقات اول با شخص ملاقات شونده را برای او بازمی گفت.

از ویژگیهای دیگر شهید نواب، بطور نمونه، یادگیری سریع زبانهای بیگانه است. او خیلی خوب عربی صحبت می کرد، ترکی را خیلی خوب صحبت می کرد؛ به لهجه های مختلف ایرانی مسلط بود. رباعیات فراوان و بسیاری از آیات قرآن را حفظ بود. در گفته ها، سخنان و منابرشان از نظر حافظه، عواطف، خصوصیات اجتماعی و سایر خصوصیات یک فرد کامل، ایشان واقعاً اسوه بود.

در نمازهای یومیه - که ما خیلی علاقه مند بودیم به امامت ایشان نماز را اقامه کنیم - بسیاری از اوقات، اگر یکی از روحانیون در مجلس حاضر بود، ایشان اصرار می کرد که آن روحانی امامت را به عهده بگیرد و این امر را از چند جهت در نظر می گرفت: نخست آنکه، عملاً به دیگران نشان بدهد که یک روحانی باید کاملاً مورد اعتماد و احترام باشد. دیگر آنکه، بدین ترتیب، اهمیت نماز جماعت و تقدم چنین روحانیونی را بر دیگران در برپاداشتن نماز یادآوری می نمود؛ و نکته سوم آنکه، چون نماز خود ایشان به واسطه

اذکار قنوت، رکوع، سجود و گریستن در این حالات به طول می انجامید، و ممکن بود دیگران تحمل این معنا را نداشته باشند، ترجیح می داد که افراد دیگری امامت را برعهده بگیرند. ایشان در همه اعمال و خصوصیات، جنبه های مختلف مسائل را در نظر می گرفت.

مثلاً ایشان علاوه بر آنکه خانه نداشت، حتی لباس اضافی نداشت، خودش بود و همان لباسی که بر تن می کرد. حتی در دورانی که مخفی زندگی می کرد و گاه مجبور بود در هر ۲۴ ساعت، در منزل یکی از دوستان و آشنایان باشد، زمانی که با اصرار می خواستند لباس ایشان را بشویند، برای ایشان یکدست لباس مثلاً پیراهن، زیرجامه ای می آوردند تا آنها را بپوشد، و هنگامی که ایشان می خواست از آنجا برود اگر لباس خودشان خشک شده بود آن را مجدداً می پوشید و الاً با همان لباسی که پوشیده بود می رفت و دیگر دنبال لباس نبود. دیگر صرفنظر می کرد و تمام می شد. فقط وقتی لباسش بر اثر کثرت پوشیدن و شستن، مندرس می شد، از قم یا جاهای دیگر، یک دست برایشان می آوردند و لباس قبلی را می گذاشت و می رفت؛ یعنی هیچگاه یک دست لباس ذخیره در جایی نداشت. همین طور بود کفش و عمامه و عبای ایشان. در تمام دوران زندگی، افراد دیگری نیز که با ایشان زندگی می کردند، همین روش را داشتند.

یعنی مرحوم «سید عبدالحسین واحدی»، «سید محمد واحدی» و «خلیل طهماسبی» که این اواخر که یک مقداری آزادی داشتند، منزلی چهارطاقه در دولاب تهیه کرده بودند که هر یک از آنها با خانواده اش، در یکی از این اطاقها زندگی می کرد. فرش اتاق ایشان هم، پتو و چادر شبی بود و یک مقدارش هم روزنامه و کارتن بود! یک بار هم یک نفری که آن وضع را دیده بود، یک جفت قالیچه برای ایشان آورد. آقا قبول نکرد! آورنده، با اصرار قالیچه را گذاشت و رفت. ایشان هم به سرعت خانواده بی چیزی را در محله شناسایی نمود و قالیچه را به آنان داد! این چیزی نیست که ما آن را بدانیم؛ همه دولابی ها از این مطلب آگاه هستند.

یک روز آقا از یک خانه گلی که در آن بنایی می کردند و متعلق به یک پیرزن یتیم دار بود، رد می شد. بلافاصله لباسهایش را کند، پاچه های شلوارش را زد بالا، و شروع کرد برای کاهگل لگد کردن. هرچه آمدند به ایشان گفتند: این کار را شما نکنید، آخر

برادرهایتان، رفقایتان، هستند. بالاخره ایشان انجام می دهند. گفت: نه، چرا دیگری این کار را بکند مگر من سهمی در این جهت ندارم؟ من باید این کار را انجام دهم. این حالتها و خصوصیات زندگانی ایشان بود. از بچگی همین طور بزرگ شده بود. البته ما بچگی ایشان را ندیده بودیم، ولی مقداری را که در کنار ایشان بودیم، واقعاً این حالتها خیلی فوق العاده بود و اصلاً با هیچ کس در آن زمان قابل مقایسه نبود. یک بار ایشان نقل می کرد که، یک روز صبح در نجف، حمام رفته بود، اتفاقاً آقای شاهرودی* حمام بودند. هنگامی که آقای شاهرودی به قسمت رختکن حمام می آید، ایشان آنجا اصرار می کند که نماز جماعت برپا کنند! همه تعجب می کنند؛ اصلاً چنین چیزی سابقه نداشت! ایشان می گوید: آقای شاهرودی مرجع مجتهد اینجا باشد، آن وقت شما نمازتان را فردی می خوانید! آخر جواب خدا را چه می خواهید بدهید؟ حالتها فوق العاده ای داشت که اختصاص به خود ایشان داشت. البته اینها، درس عملی نیز بوده و افرادی بودند در کنار ایشان که از این خصوصیات، درسی عملی می گرفتند و پیروی می کردند^۱.

شهید نواب صفوی در دوران تحصیل در نجف اشرف، علاوه بر علامه بزرگوار امینی (ره)، از محضر مرجع مبارز آیت ا... العظمی حاج آقا حسن قمی از موجدین نهضت مسجد گوهرشاد نیز بهره می برد و از تفسیر قرآن آیت ا... آقا شیخ محمد تهرانی نیز استفاده می کند. لکن مشیت الهی و تهاجم شرك آلود و دین برافکن غربزدگان گمراه، او را بیش از دو سه سالی آرام نگذاشته و روح بلند و غیرت اسلامی او را از مسیر آموختن تمام وقت علوم اسلامی به مسیر دیگری می کشاند.

چگونگی این ماجرا را از زبان حجت الاسلام لواسانی پی می گیریم:

«ایشان [شهید نواب صفوی] خودشان تعریف می کرد، که وقتی کتاب کسروی در نجف به دستم رسید، دیگر نتوانستم تحمل بکنم و خوب، از نظر علمی باز در آن سطح نبودم که خودم واقعاً بتوانم روی این جهت تصمیم شرعی بگیرم. ولی درک می کردم که نباید این موضوع همین طوری رها شود، و به هر وسیله ای که هست، باید جلوی این معنا گرفته شود.

* از روحانیون بزرگ و مراجع وقت.

۱. از مصاحبه مورخ ۱۳۷۰/۸/۷ حجت الاسلام سید محمود لواسانی.

ایشان می گفت که، من آن کتاب را برداشتم و به منزل تک تک علما و مراجع رفتم، که از جمله مرحوم امینی، که کتاب و مطالبی را که در آن دیده و مشخص کرده بود، برای ایشان می خواند و مرحوم علامه امینی اولین مشوق ایشان برای مبارزه و جلوگیری از آن گمراهی ها است.

مرحوم امینی، به ایشان انرژی و توان بحث و مجادله می دهد؛ و حتی اقدام عملی را تأیید می کند. سپس وی پهلوی دیگر علما و مراجع بزرگ زمان، مانند آقای خوبی، آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای میلانی و دیگر علمای بزرگوار می رود، که برخی صریحاً و نیز، برخی در لفافه، ایشان را تشویق می نمایند. البته برخی نیز می گویند این اقدامها فایده ای ندارد و شما خدای ناکرده جانتان را از دست می دهی و این ضایعه ای است برای اسلام و شما اگر اینجا باشید خیلی مفیدتر هستید. لکن ایشان با تأیید بسیاری از علما و کمک و دعای آنها عازم تهران می شود^۱.

نخستین گام

حجت الاسلام والمسلمین دوانی نیز، این گام بلند انقلابی و اسلامی را چنین نقل

می کند:

«در سال ۱۳۲۴ مرحوم آقای شیخ محمد تهرانی، در شبهای جمعه، در مسجد شیخ انصاری نجف، تفسیر قرآن می گفت و ما حدود بیست، بیست و پنج شش نفر در آن جلسه حاضر می شدیم. ایشان در ابتدا قرائت قرآن و تجوید، و در پایان یا ما بین درس، به تناسب آیات، راجع به مفاد آیات، اوضاع روز یا تاریخ اسلام، بحثهای بسیار جالبی داشت. بنده کمتر روحانی ای را دیده بودم که اینقدر نفوذ کلام داشته باشد. به طوری که در یک جلسه، شنونده را تحت تأثیر قرار بدهد. مرحوم آقا شیخ محمد آقا، بیان بسیار فصیح، نافذ و جالبی داشتند.

یکی از حضار این درس، سیدی لاغر اندام بود با عمامه ای به نسبت ژولیده. یعنی جلویش درست بود ولی بقیه دنبالش پهن و از پشت سر آویزان بود. شال سبزی می بست و قبای تقریباً کرباسی، بسیار خوش شکل پیدا بود مثل اینکه شب زنده داری دارد یا از

۱. از مصاحبه ۷/۸/۷۰ حجت الاسلام لواسانی.

لحاظ مواد غذایی تأمین نمی شود. کمی هم رنگ زردی چهره اش داشت.

این آقا را بتدریج بنام سیدمجتبی تهرانی شناختیم.

آقای شیخ محمد [استاد ما] یک شب به تناسب موضوعی که مطرح نموده بود، فرمود: «کسروی در تهران غوغا می کند، نه در حوزه نجف کسی احساس مسئولیت می کند، نه در تهران یک کسی پیدا می شود که صدای این را خفه کند...».

ایشان صریحاً نمی توانست بگوید کسروی کارش به جایی رسیده که توهین به امام زمان می کند، و توهین به امام جعفر صادق (ع)، و یک نفر هم نیست که جوابی به این بدهد. در این هنگام آقا سیدمجتبی تهرانی، با آن اندام لاغر، با صدای رسایی اما بلند فریاد زد: «چرا؟ فرزندان علی (ع) هستند!».

بیان ایشان طوری بود که ما به خنده افتادیم! ولی آقای شیخ محمد فرمودند: «تا ببینیم». شب جمعه بعد، ما سیدمجتبی را ندیدیم. پرسیدیم این آقای سید کجا است؟ گفتند «رفته است تهران، ایران».

یک ماه فاصله نشد. هنگامی که روزنامه اطلاعات، در نجف به دستمان رسید، معلوم شد فردی بنام سیدمجتبی نواب صفوی که همان سیدمجتبی تهرانی بود، کسروی را در خیابان حشمت الدوله ترور کرده است، و ما پی بردیم که او به قولی که داده است عمل نموده. آنجا، ما خندیدیم، ولی او رفت و کسروی را ترور کرد و بعد از مدتی هم برگشت. البته کسروی (در آنجا) کشته نشد و معالجه شد. مرحوم نواب وقتی برگشت به نجف، معروف شد به نواب صفوی.

حجره او در مدرسه قوام شیرازی، نزدیک مسجد شیخ طوسی بود که گاه ایشان را در آنجا ملاقات می کردیم. کتاب قطوری را که به گمانم مکاسب بود، زیر بغل می گرفت. لباس ساده می پوشید، ولی خیلی پر انرژی بود. چشمهایی براق و قیافه ای بسیار زیبا داشت. ارتباط ایشان با مرحوم آقا شیخ محمد تهرانی و علامه امینی بود.

علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب «الغدیر»، خانه داشت، ولی کتابخانه و محل کارش در همان مدرسه قوام بود. مرحوم نواب صفوی هم آنجا با ایشان ارتباط برقرار نموده بود.

از آن به بعد، هرگاه آقای نواب را می دیدیم، سلام می کردیم. گاهی اوقات، چند نفری در صحن مطهر امام علی (ع) می نشستیم و مدت کوتاهی با ایشان صحبت

می کردیم .

از جمله یک روز، یکی از رفقا آمد و گفت : نبودی [بینی] چه شد؟!
گفتم : چه شد؟ گفت : «محسن شلاش» یکی از تجار معروف نجف و از
خانواده های سرشناس ، طوماری را فراهم آورده که از رجال نجف برای انتقال جنازه
رضاخان پهلوی که از جزیره موریس به قاهره منتقل شده بود، برای آوردن به نجف امضا
بگیرد و بتدریج مشغول این کار بوده است .

شهید نواب صفوی این جریان را شنیده بود . یک روز می رود جلوی حجره محسن
شلاش در بازار بزرگ ؛ او را می کشد بیرون ، می گوید : «شنیده ام که چنین می کنی .»
مرحوم نواب با مشیت به جان وی می افتد . جمعیت زیادی اطراف آنها جمع
می شوند و چون عرب به طور کلی مخصوصاً اعراب نجف ، برای سادات احترام عجیبی
قائل هستند ، اگر هم سیدی یکی از آنها را بزند ، حاضر نمی شوند سید را بزنند .
می گفتند مرحوم نواب با مشیت به پشت دوش و سر شلاش می زد و می گفت :
«طومار را به من بده .» بالاخره محسن شلاش طومار را تحویل نواب می دهد . مرحوم
نواب هم با صدای بلند ، به عربی و فارسی ، برای مردم شروع می کند به صحبت
کردن ، و برای آنها توضیح می دهد که آن فرد چه خیانتی را مرتکب شده است . سپس آن
طومار را که پنهانی امضای تعدادی از رجال را در خود داشت ، در منظر همگان پاره
می کند .^۱

حضرت آیت ا... «خزعلی» مبارزه شهید نواب صفوی با ارتداد و اسلام ستیزی را ،
چنین ترسیم می فرماید :

« ... باید عرض بکنم ، مرحوم سیدمجتبی نواب صفوی یکی از افراد نادر زمان بود
در فهم کج رویهای زمان و حرکتی که به وسیله غربی ها بر مسلمین اعمال می شد ، که
هنوز فهم عموم مردم به این درجه نرسیده بود .

همزمان با تحصیل ایشان در نجف ، فردی منحرف در مقام به غلط انداختن اذهان
مردم و انحراف دادن افکار آنان بود و گاه با کمال وقاحت نسبت به ساحت مقدس
معصومین (ع) در قلمش ترشحات اسائه ادب بود .

۱- از مصاحبه حجت الاسلام دوانی ، ۱۳۷۱/۵/۲۰ .

این معنی حوزه علمیه نجف را برانگیخت و مردی توانا، مثل مرحوم علامه امینی صاحب الغدير، برآشفته شد و گفت کسی نیست جواب این مردك كسروی را بدهد؟ سیدمجتبی نواب صفوی، [با وجود آنکه] در سن جوانی (ایشان موقع شهادت ۳۱ ساله بود) است، تا این مطلب را می شنود، به دعوت آقای امینی لبیک گفته، می گوید: «من می روم».

سید آمد به ایران. آن خون محترمی که از سیادت در رگ ایشان از علی (ع) و زهرا (س) جریان داشت، و ویژگی خاصی داشت. آن موقع من هم جوان بودم، ولی در میان جوانها مثل او ندیدم.

وی با ورودش به ایران، در اقشار مختلف مردم اثر گذاشت. در بازاریها اثر گذاشت. در فرهنگی ها اثر گذاشت، بخصوص در حوزه علمیه اثر عمیقی گذاشت. من آنجا، هم در حوزه علمیه قم بودم و هم رفت و آمدی با آبادان داشتم برای تبلیغ. در آن زمان آبادان را می شود گفت یک «انگلستان صغیر»، و این مرد بر اثر دیدن حرارت و دادن روحیه به مردم، جوانهایی را برانگیخت که فقط نظیرش را در انقلابمان و در جبهه بعد از اینکه همه مردم بسیج شده بودند، دیدیم.

در آن موقع، این گونه افراد، در بین مردم غریب بودند. او آمده بود برای از بین بردن كسروی و به دستگاه همانند این معنا که: دین محترم است، نبایستی هرکسی به هر قصد شومی در مقامی برآید که توهین بکند. عقاید مردم را سست بکند، در آن هنگام رضاخان رفته بود و فرزندش آمده بود. فردی سست از نظر دین لائیک و دست نشانده غرب. قهرآ عده ای سر برداشته بودند و فرصت را مغتنم می شمردند.

خداوند هم در مقابل هر فرعونى، موسایی برمی انگیزد، و این مرد آمد و چند نفر حواریون ساخته شده بسیار عالی مانند شهید سید عبدالحسین واحدی و برادر شهیدش سید محمد واحدی، شهید خلیل طهماسبی، شهید مظفر ذوالقدر، دهقان و دیگر افراد ممتاز بسیار عالی را، پرورش داد و تقریباً روحیه مردم را قبضه کرد. دستگاه هم به هراس افتاد؛ لکن ایشان هدفش را تعقیب کرد و به مطلوبش یعنی کشته شدن علنی كسروی در دادگاه نائل آمد. این موضوع خیلی صدا کرد و حوزه را تکان داد...».

جریان هلاکت کسروی چگونه بود؟

حجت الاسلام والمسلمین لواسانی، به طور مشروح، این اقدام را برمی تاباند:
«... وقتی که کتابی از کسروی [به علما] ارائه شده بود، آنها حکم به «مهدور الدم» بودن نویسنده کتاب کرده بودند.»

هنگامی که شهید نواب صفوی اظهار می کند که من آماده هستم این را از سر راه مسلمانان بردارم، بعضی از علما می گویند که حیف است، که تو یک نابغه ای هستی، با این استعداد و آمادگی برای درس، نیاید حوزه را ترك کنی. تو در سنین بسیار کوتاهی می توانی به مقامات عالی برسی.

گویا ایشان در حدود ۳ سال که در نجف بود، توانسته بود از عهده کفایه برآید، و کسی که واقعاً در ظرف ۳ سال بتواند مقدمات را تا حد کفایه بخواند و واقعاً از عهده آن برآید، نشان می دهد که از نظر استعداد و اندیشه واقعاً نابغه و فوق العاده است.

ولی چون ایشان تصمیم گرفته بود درس را برای احیای دین و قرآن بخواند، و هدفش از درس خواندن این بود، نمی تواند تحمل آن (اهانت ها و کفرگوئیها را) بنماید. نهایتاً هنگامی که ایشان عازم رفتن به ایران می شود، گروهی از علما، دعا در گوش وی می خوانند و می گویند ان شا... که موفق می شوی. آیت... سید محمود شاهرودی، از علمای برجسته وقت، که بعداً به مقام مرجعیت می رسد، ۲ دینار برای توشه راه او، و علامه امینی بقیه خرج ایشان را تأمین می کند. مرحوم آقا شیخ «محمد حسن طالقانی» را از نجف معرفی می کنند که در تهران با ایشان در تماس باشد و همچنین برخی دیگر را. شهید نواب صفوی می گفت: «وارد تهران که شدم، یکسر نشانی خانه کسروی را گرفتم و مستقیم به خانه او رفتم. یعنی بدون اینکه به جای دیگر بروم... حتی بقچه رختهایم دستم بود.» این موضوع را ایشان خیلی صریح می گفت که: بدون اینکه این بقچه لباسم را جایی بگذارم، با آن مستقیماً رفتم خانه کسروی و با او وارد بحث شدم.

چندین جلسه با کسروی بحث می کند و حتی در مجالسی که کسروی داشته، که

۱. شهید محراب آیت... مدنی نیز به نواب کمک می کند. مرحوم نواب می گفت آیت الله سید اسدالله مدنی ۱۳ دینار داشت برای خرج ازدواجش که قرار بود آن روزها ازدواج کند؛ تمام و کمالش را خرج راه من داد...» از مصاحبه آقای محمد مهدی عبدخدائی مورخ ۱۲/۸/۷۳.

مجالس تبلیغاتی خودش بود، شرکت می کند و در آنجا صحبت می کند. حتی افرادی را در آن مجالس می تواند دگرگون کند و حتی تشکیک ایجاد کند در دل افرادی که به کسروی وابستگی پیدا کرده بودند.

ایشان می گفت: «با وجود اینکه من از همین کتابها اعتماد و یقین پیدا کرده بودم به مسلک و طریقهٔ این، و مطابق آن عقاید، علما او را مهدور الدم می دانستند، ولی معذالک به جهت لیطمئن قلبی، من خودم شخصاً با او صحبت کردم که برایم هیچ شک و شبهه ای باقی نماند؛ تا اقدامی را که می خواهم انجام دهم بدون شک و شبهه باشد. در مذاکراتی که با او به عمل آوردم، صددرصد یقین کردم به اینکه او آدم گول خورده یا غافل نیست، و یا اینکه در حال جهل و نادانی باشد؛ یا اینکه امری بر او مشتبه شده باشد، بلکه صددرصد اطمینان پیدا کردم که او با انگیزهٔ خاصی دارد این مطلب را دنبال می کند، و قابل اصلاح هم نیست. هر چه هم که نصیحتش کردم، با او صحبت کردم و پند دادم، دیدم که خیر، اثری ندارد. لذا تصمیم نهایی خود را گرفتم».

ابتدا شمشیری تهیه می کند تا به وسیله آن او را از بین ببرد و بدین منظور، سه روز در مسیر عبور او، در پشت در مسجد لاله زار کمین می کند، و یکی از دوستانش بنام «خورشیدی» را نیز مأمور می کند که آمدن وی را به او که داخل مسجد بوده است، اطلاع دهد، و اگر هم کسی همراه کسروی بود، ایشان را کمک کند. لکن شهید نواب صفوی در این مورد موفق نمی شود؛ زیرا کسروی به علت سرماخوردگی، چند روزی از خانه بیرون نمی آید.

هنگامی که شهید نواب صفوی، از این طریق مأیوس می شود که بتواند کاری بکند، به مرحوم «حاج شیخ محمدحسن طالقانی (شاه آبادی)» مراجعه می کند، و ایشان ۴۰۰ تومان برای خرید اسلحه به شهید نواب صفوی می دهد. تا اینکه سرانجام، سر چهارراه حشمت الدوله، به چنگ وی می افتد، لکن متأسفانه پس از شلیک یک گلوله، شاید پوکه در لولهٔ اسلحه می ماند؛ به هر حال چون اسلحه از کار می افتد، شهید نواب صفوی، با ته [قنداق] آن، به سر او می زند، و با وجود کمی سن و نوجوانی، می تواند بر او غلبه کرده و سر وی را به تیزی جوی می کوبد. لکن چون ایام حکومت نظامی بوده، نیروهای نظامی - انتظامی سر رسیده و کسروی را از دست شهید نواب نجات داده و به بیمارستان می برند. البته او هم با عصایش که در درون آن سرنیزه داشته، به شهید

نواب حمله می کند؛ لکن نمی تواند کاری انجام دهد.

شهید نواب را به زندان می برند. ولی به علت عکس العمل شدید مردم و علما پس از مدت کوتاهی با قید کفالت او را آزاد می کنند. پس از آن است که شهید نواب با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی، در پی جذب افراد و ایجاد تشکلی از جوانان (مؤمن) برمی آید.

از نخستین افرادی که جذب ایشان می شوند، می توان از شهید «امامی»، «حاج حسین اکبری» و «علی قیصر» نام برد.

متعاقباً ایشان در جلساتی که تشکیل می دهد - که دامنه آن، به اطراف پایگاه کسروی نیز می رسد - به دفعات متعدد، به افشای مطالب انحرافی و خلاف شرع کسروی، همت می گمارد، به طوری که شور و هیجان خاص در جوانان غیرتمند مسلمان پدید می آید، و نهایتاً هفت نفر داوطلب می شوند که کسروی را از بین ببرند.

در همین ایام، مردم طی طومارهای متعددی، درخواست محاکمه کسروی را مطرح می کنند و خواهان آن هستند که نامبرده، به جهت جسارتها و توهینهایش به اسلام و مقدسات دین، تحت پیگرد قانونی قرار گیرد.

دولت بر اثر فشار علما و مردم، بناچار برای آنکه جو را آرام کند، کسروی را به دادگستری احضار می کند، و برای بازجویی از وی، دادگاهی تشکیل می دهند. لکن شهید نواب به صوری بودن دادگاه و شکل قانونی دادن به فعالیتهای خائنانه کسروی، پی می برد. بدین ترتیب که، بازپرس دادگاه با ظاهر سازی و استناد قانونی بودن برخی از مطالب کتابهای وی، نهایتاً او را تبرئه نماید و اعتراضات گسترده مردمی و ایرادات روحانیون را ناوارد قلمداد کند و در نهایت او بی باکانه به جسارتهای خیانت آلود خود، ادامه دهد.

این دورنما، شهید نواب و یارانش را وامی دارد که نقشه نابودی کسروی را در همان دادگاه طرح ریزی نمایند لذا علی قیصر که در قسمت فنی ارتش شاغل بود، با استفاده از لباس ارتشی خود و پوشانیدن لباس مبدل به دیگر یاران فدایی، می توانند بدون جلب توجه مأمورین، وارد دادگستری و اتاق محاکمه بشوند، و ناگهان با سلاح سرد و اسلحه به طرف او حمله ور می شوند. متقابلاً از طرف خود کسروی و یارانش که مسلح بوده اند، به طرف فدائیان تیراندازی می شود، که پای «سید حسین امامی» بر اثر اصابت

گلوله مجروح می شود. لکن موفق می شوند کارشان را با موفقیت به انجام برسانند، و سپس بدون آنکه کسی بتواند آنها را دستگیر کند، از دادگستری خارج شده و فریاد تکبیر سر می دهند، و سیدحسین امامی را نیز به وسیله درشکه، برای معالجه می برند. اما متأسفانه یکی دو روز بعد آنان دستگیر می شوند.

[در پی بازداشت این افراد] شهید نواب صفوی از راه شاهرود- نیشابور، به مشهد می رود و در آنجا با علما ملاقات می کند و مردم را تهییج می نماید. سپس از مشهد برگشته و عازم کرمانشاه می شود و در آنجا مرحوم آقای شیخ «فرج‌ا... هرسینی» را که رئیس یک ایل بوده، ملاقات می کند، و با هماهنگی آن مرحوم و برادرزاده اش، بنام «آقا شیخ مرتضی اخوی زاده»، عده ای را تهییج و مهیا می کند. سپس از آنجا به عراق می آید و آنجا نیز اقدام به تهییج علما و مردم می کند، تا برای رهایی یاران دربندش اقدام کنند. به طوری که خود ایشان می گفت، با آیت‌ا... «حاج آقا حسین قمی» ملاقات می نماید و از ایشان می خواهد تا به هیئتی که از ایران آمده بود، در مورد آزادی فدائیان دربند، توصیه نماید، هیئت مذکور در کنسولگری نجف مستقر بود. سپس ایشان به تلفنخانه رفته و با زدن تلگراف به هیئت مزبور، گفته های آیت‌ا... حاج حسین آقای قمی (ره) را برای آنان بازگو کرده، و تهدید کرده که اگر به ایران بروید و یاران ما را آزاد نکنید، برخورد شدیدی را منتظر باشید.

مجموعه اقدامات فوق باعث می شود که بالاخره آن برادران در تهران آزاد شوند. که در این رابطه شهید نواب صفوی از مرحوم «حاج سراج انصاری» که در تهییج مردم و تهیه طومار و در جلسات و مبارزات نقش بارزی داشت، با تجلیل یاد می کرد...^۱.

۱. از مصاحبه حجت الاسلام لوسانی، ۷۰/۹/۳.

شماره ۶۵۳۷/د
تاریخ سوم دی ماه ۱۳۳۴
هشت نفر متهم دارد

پیوست پرونده کیفری شماره
دارای
بقیه کیفرخواست شماره

برگ

وزارت جنگ

نام دادستان سرلشگر حسین آزموده
صفحه (۱)
دادستانی ارتش
کیفرخواست

الف) مشخصات متهمین :

۱- سیدمجنتی فرزند سیدجواد میرلوحی معرف به «نواب صفوی» سن «سی و دو سال» دارای عیال و دو اولاد که شغل خود را «اهل علم» و محل اقامت خود را «تهران» اعلام مینماید. بازداشت از تاریخ ۳۴/۹/۲ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۴ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش .-

۲- سید محمد فرزند سیدمحمد رضا شهرت «واحدی» (برادر سیدعبدالحسین واحدی که پس از دستگیری حین فرار کشته شده است) سن «بیست و دو سال» بدون عیال و اولاد که شغل خود را «تحصیل علوم قدیم» اعلام مینماید. محل اقامت تهران - بازداشت از تاریخ ۳۴/۹/۲ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۶ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش .-

۳- خلیل فرزند ابراهیم شهرت طهماسبی سن «سی و سه سال» - دارای عیال و یک اولاد شغل نجار محل اقامت تهران - بازداشت از تاریخ ۳۴/۹/۷ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۸ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش -

۴- مظفرعلی فرزند حمزه علی شهرت ذوالقدر سن «سی و دو سال» بدون عیال و اولاد که شغل خود را چنین بیان مینماید. «منزل نواب بودم - چیزی بمن نمی دادند فقط مانده بودم که یک کاری پیدا شود همینطور ماندم تا قضیه نخست وزیر پیش آمد» و عملاً شغل او «آدم کشی» با آموزش و پرورش متهم ردیف ۱ بوده است - محل اقامت تهران - بازداشت از تاریخ ۳۴/۸/۲۵ به استناد

ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۹ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش .-

۵- سیدهادی فرزند سیدجواد شهرت «میرلوحی» (برادر متهم ردیف ۱) سن «بیست و پنج سال» بدون عیال و اولاد - شغل شاگرد فرش فروش - محل اقامت شیراز - بازداشت از تاریخ ۳۴/۸/۲۸ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۷ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش .-

۶- محمد فرزند عبدالعلی شهرت «عباس تهرانی» (برادر عیال سیدعبدالحسین واحدی که پس از دستگیری حین فرار کشته شده است) سن «بیست سال» - بدون عیال و اولاد - شغل «شاگرد ابزارساز کفش دوزی» محل اقامت «تهران» - بازداشت از تاریخ ۳۴/۸/۳۰ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۳۴/۹/۱۷ صادر از طرف بازپرس با موافقت نظر دادستان ارتش .-



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هو العزیز

رجب ۱۳۷۳ هـ. ق

فروردین ۱۳۴۳ هـ. ق

فرزندم مهدی عزیز.

صفحه دلت باید آئینه ای باشد که حقایق قرآن در آن منعکس
گردیده و از آن بقلوب دیگران رسیده محیط شما و اجتماع دور و
نزدیک شما را منور کند. این قرآن و آن صفحه دل پاک شما.
سلامی برای همیشه از دلم برایت و محبت خدا و محمد و آتش
همیشه در دلت.

بیاری خدای توانا

سید مجتبی نواب صفوی



السلام من قلبی علی مولای حجة اله الثامن السلطان علی بن
موسی الرضا

هو العزیز

پسر عموی عزیز جناب آقای فاطمی بر شما و عموم وفاداران
اسلام برادران عزیز هزاران سلام نامه پرمهرتان زیارت شد.
بحمدالله همه روزه برادران پیشروی میکنند و در روز عاشورا هم
بهترین اجتماع آبرومند با کمال پیروزی در مسجد شاه برای بیان
هدف مقدس حضرت سید الشهداء تشکیل و نسبت باجاء هدف
مقدسشان احکام قرآن بیانات مؤثری ایراد گردید و آقای
عبدخدائی عزیز هم از زندان آزاد گردیدند. و روز بروز از لحاظ
عمق و باطن اجتماع بنیاد اخلاق و معارف اسلام بحول الله
استوارتر گردیده پیشروی میکنیم- و پیشروی حقیقی ما بظواهر
نیست بلکه بکسب رضای خدا و ثبات قدم است
و از هیچ سخنی مسلمان نباید ناراحت شود و بایستی ایمان پاک
تشویق کننده جدی او باشد.

تهران بیاری خدای توانا سیدمجتبی نواب صفوی

۷- ۱۰۲۰ هـ زناشوی بر وقت - اعلیٰ حضرت علی علیه السلام فرمودند که چنانچه اگر مقدس زناشوی بر وقت (عقد اطلاق و بعول عوام الناس) زیر بار برسد کفر یا ایمان نشود بجز آنکه کسی که کتب عملی استماع زناشوی شده اند عیدیکه دنا کسی، و باسد مسلمانان از عوارض سوم و نشاء عملی باشد و بیاید و سوز زنا بکلی معصوم می ماند.

صیغه یا زناشوی بر وقت در کفایت عیناً از دواج مقدس معمولی و در کسی میان مسلمانان است با فرق و نیکو است و کما یوسف روز زناشوی بر وقت گسترده و آنست که و مانده زناشوی دائم و لذت دواج رسمی با زانی و در پیش کما منیت و حرمان مصالح و اطلاق زناشوی که در وقت مقدس در از دواج دائم در نظر گرفته با صفاه مصالح بیشتر در زناشوی اگر چه در وقت است با نصف حرمان عده ای که ~~کما یوسف~~ مدت و سه ماه و ده روز مدوده که زناشوی از طلاق اگر چه از شوهران باسد میسر نموده و در زناشوی عیدیه هر دو را کند که در طلاق رو به دائم معتبر فرموده در انبیا بر استیجاب امر زناشوی معتبر فرموده و موجب نفقه و مهر حج نمود که زناشوی زن و در وقت برای جنسیه بدون روزندگی دائم و عملی با هم را از دواج مطلق بر وقت و بیجا طلاق مدت صورتی بر تعیین در نکاح است طرفین فر کرده داده تا در آخر مدت بدون مهر و بیع می می با رضایت و اطلاق قبلی خودشان که هم جدا شوند.

جهت عده زن در دنیا پیش از مرد و نیم مردان بسیار و زنا بسیار که هم در شوهر نیم و بیایند (یا مردان بسیار غریب و در صورت و بدون زنی بری بنظر) و یا مردان و زناشوی از فقر و بجز و یا علی دیگر متعدد نشان نیست کردن یا شوهر دائمی از اختیار کنند، و حسن مقدس نکاح است که زناشوی و داده و سفول ضایعیت نیم قطعاً اگر شوهری با رضایت نیازش پیدا نشود دست بر سالی نامشروعی زده نیز از آن نیز در پنج و درین و خنده جاری آورد.

بسیارترین راه بیگونی از آن نظر و مس کردن زن حسن مقدس معمولی حرمان راه مشروع مقدس است که ما ذین مقدس الهی (کلام و بیع فرموده و از آنست که از آنست و ثواب آنرا خود که بر آن مرتبت نیم همچنین برابر پیش ~~کما یوسف~~ از او در سالی است که بر عهده دارد و دواج و از دواج



وزارت معارف

داده ستانی ارتش

کیفر خواست

شماره ۳۳۳۳

تاریخ ۱۳۰۴

متمم داره

نام دادستان سرلشکر حسین آزموه

صفحه (۱)

بیوست پرونده کیفری شماره

دارای

بقیه کیفرخواست شماره

الف - استحضات تشکیلی

۱ - سید محسن، فرزند سید جواد شهرت مهرلوجی معروفانیه ((نواب صفوی)) سن ((سی و دو سال)) دارای مهال و اولاد که شغل خود را ((اهل علم)) و محل اقامت خود را ((تبران)) اعلام مینماید - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۹ / ۲۰ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۴ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

۲ - سید محمد فرزند سید محمد رضا شهرت ((واحدی)) (برادر سید عبدالحسین واحدی که پس از دستگیری همین قرارگرفته شده است) سن ((بیست و دو سال)) بدون مهال و اولاد که شغل خود را ((تعلیم و تربیت)) اعلام مینماید - محل اقامت تبران - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۹ / ۲۰ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۶ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

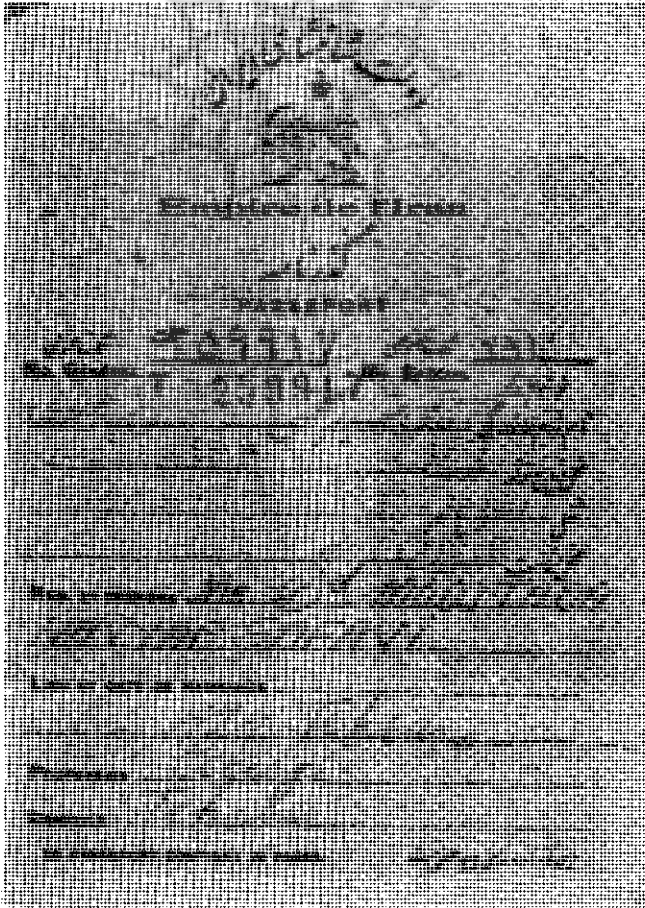
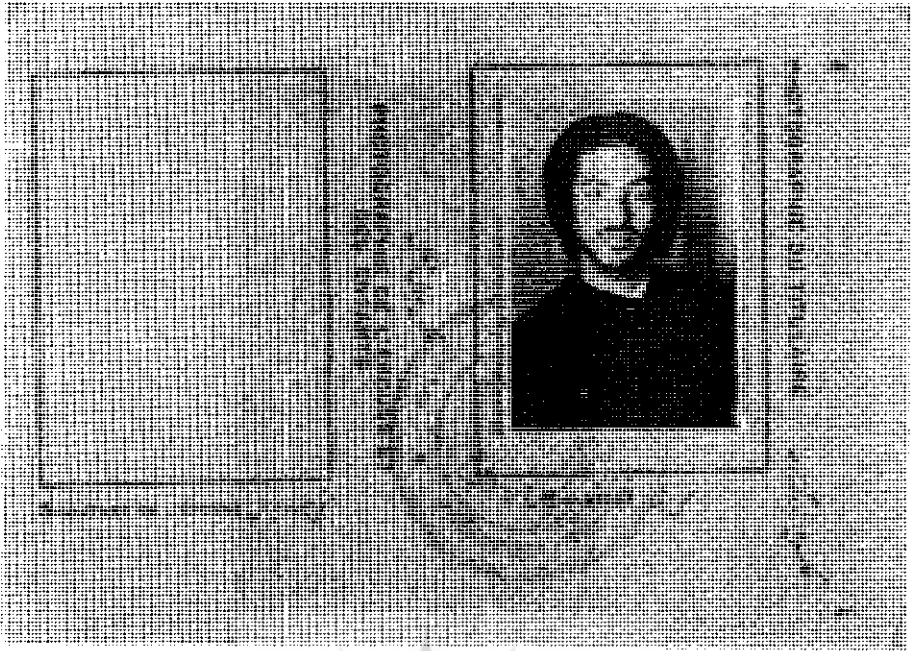
۳ - المول فرزند ابراهیم شهرت طماهی سن ((سی و سه سال)) - دارای مهال و اولاد - شغل تبران - محل اقامت تبران - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۹ / ۲۰ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۸ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

۴ - مظفر علی رزق، معروف علی شهرت ذوالقدر سن ((سی و دو سال)) بدون مهال و اولاد که شغل خود را ((تعلیم و تربیت)) بیان مینماید - ((منزل نواب بودم - چیزی بمن نهد اند فقط مانده بودم که یا کاری پیدا شود صحبتطور مانند تاقضیه نه نیست و زبانش آمد)) و شغل شغل او ((آدم کشی)) با آموزش پرورش محترم ردیف ۱ بوده است - محل اقامت تبران - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۸ / ۲۵ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۹ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

۵ - سید عادی فرزند سید جواد شهرت مهرلوجی ((برادر محترم ردیف ۱)) سن ((بیست و پنج سال)) بدون مهال و اولاد - شغل شغل او ((شاکر کوش فروری)) محل اقامت تبران - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۸ / ۲۸ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۷ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

۶ - سید فرزند عبدالملی شهرت ((همای تهرانی)) (برادر مهال سید عبدالحسین واحدی که پس از دستگیری همین قرارگرفته شده است) سن ((بیست سال)) - بدون مهال و اولاد - شغل ((شاکر کوش فروری)) محل اقامت تبران - بازداشت از تاریخ ۲۴ / ۸ / ۲۰ به استناد ماده ۵ قانون فرمانداری نظامی سپس بموجب قرار مورخ ۲۴ / ۹ / ۱۷ صادر از طرف پانزدهم با موافقت نظر دادستان ارتش -

فدائیان اسلام در کلام پاران



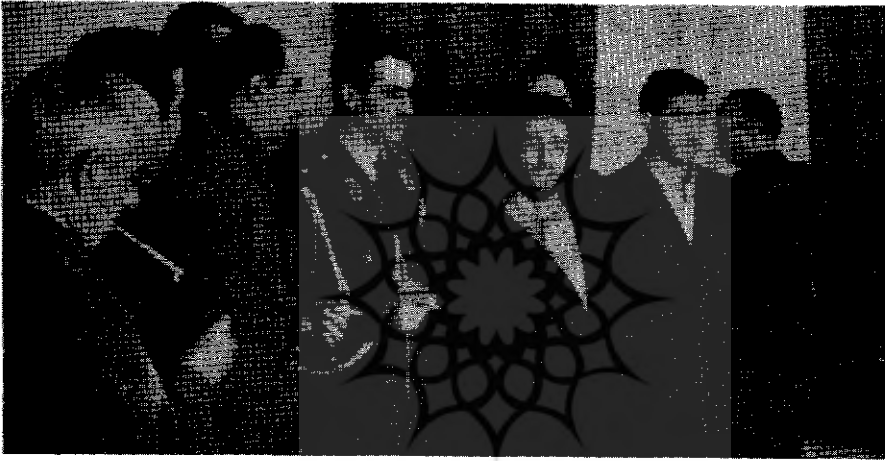
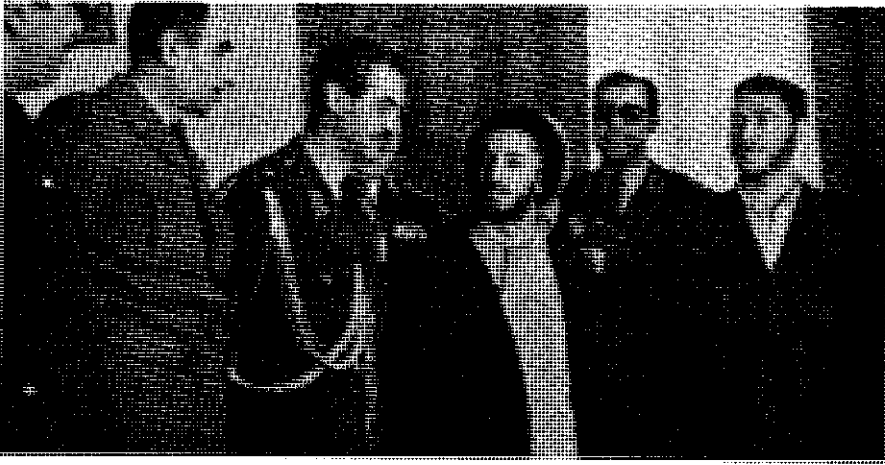


شهید نواب صفوی در دوران نوجوانی

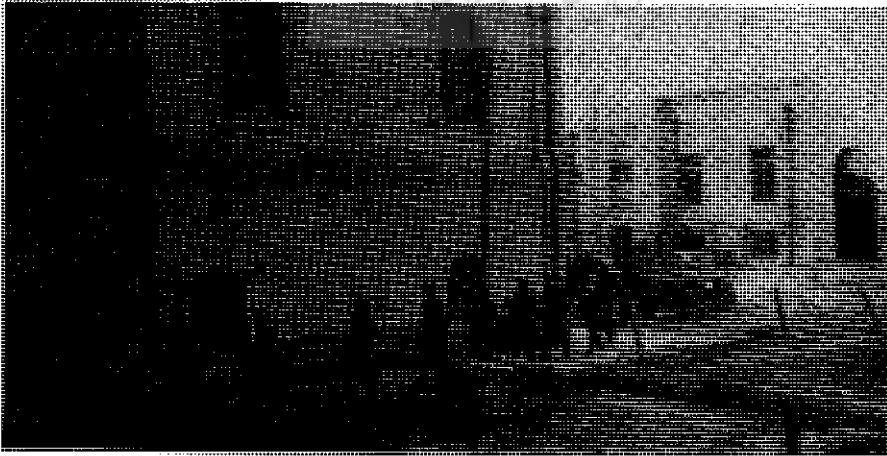


شهید نواب صفوی و یارانش در بیدادگاه نظامی شاه





شهید نواب صفوی، شهید تیمور بهختیار فرماندار نظامی تهران و شهید حسین آزموده، دادستان ارتش



انتقال اعضای فدائیان اسلام از دادگاه به زندان عشرت آباد